

اعراض از حق مالکیت از دیدگاه فقه امامیه و حقوق ایران

امید توکلی کیا^۱، حمید بهرامی احمدی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۳/۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۴/۱۳)

چکیده

متعلق حق، گاهی «دین» و گاهی «عین» است. اسقاط حق دینی را «ابراء» و اسقاط حق عینی را «اعراض» گویند. اعراض از حق مالکیت در فقه امامیه به طور مستقل بحث نشده است و فقیهان به مناسبت در ذیل برخی فروع فقهی از جمله؛ رها کردن مال یا شتر به دلیل خستگی در بیابان، خاکه زرگری، کشتی غرق شده در دریا و برخی دیگر از مسائل به آن اشاره کرده‌اند. در ماده ۱۷۸ قانون مدنی، اعراض مالک به صورت شرط امکان تملک مال به وسیله دیگری که آن را از دریا بیرون می‌آورد، بیان شده است. به نظر مشهور فقیهان اعراض، مسقط حق مالکیت است، اما اینکه مبنای حجیت آن چیست اختلاف نظر وجود دارد. در این نوشتار تبیین شده است که علاوه بر سیره عقلاء، روایات نیز بر حجیت مسقط بودن اعراض دلالت دارند؛ هر چند که بیشتر فقیهان در سند و دلالت این روایات خدشه وارد کرده و آنها را دربردارنده این معنا ندانسته‌اند. علاوه بر این با استقراء در متون فقهی و حقوقی به بیان ویژگی‌ها و مصادیق اعراض خواهیم پرداخت.

کلید واژه‌ها: اسقاط حق، اعراض، حق مالکیت، زوال ملکیت، ماده ۱۷۸ قانون مدنی

۱. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام؛ (نویسنده مسئول)

Email: omidtavakolikia@gmail.com

Email: bahramy.hamid@gmail.com

۲. استاد گروه حقوق دانشگاه باهنر کرمان؛

۱- مقدمه

گاهی در زندگی روزمره افراد بنا به دلایلی از جمله قدیمی و غیرقابل استفاده شدن، تنوع بیش از اندازه کالاها یا عدم نیاز، از برخی اموال خویش صرف نظر می کنند بدون اینکه آن را به کسی بفروشند یا هدیه دهند یا اجازه استفاده از آن را بدهند. به عنوان مثال فردی که مدتی از میز و صندلی یا مبلمانی استفاده نموده و قصد خرید میز و صندلی یا مبلمان جدیدی دارد، به دلیل عدم نیاز آن را پشت درب منزل خویش قرار می دهد که هرکس می خواهد آن را بردارد. از این مساله در فقه و حقوق تحت عنوان «اعراض از حق مالکیت» یا «اسقاط حق عینی مالکیت» یاد می شود. سوالی که مطرح می شود این است که وضعیت حقوقی این گونه اموال چگونه است، آیا اعراض از حق مالکیت سبب خروج مال از ملکیت مالکش می شود یا خیر؟ پرسش های دیگری نیز در این خصوص مطرح است که پیشینه بحث و آرای فقیهان در این باره چیست؟ ویژگی های اعراض و مصادیق آن در فقه و حقوق چیست؟ ادله حجیت و عدم حجیت اعراض کدام است؟ آیا می توان با وجود احادیث و روایات اعراض که آن را مسقط مالکیت دانسته اند به اصل استصحاب بقاء مالکیت شخص استناد نمود و قائل به عدم زوال ملکیت شخص شد؟ با توجه به اهمیت مساله و عدم توجه کافی به ویژگی ها و مصادیق و ادله این بحث به خصوص احادیث و روایات مربوط، شایسته است که به طور تحلیلی تک تک آنها را مورد بررسی قرار داد.

۲- پیشینه بحث

در فقه امامیه کمتر کسی تحت عنوان مستقلی به بحث «اعراض از حق مالکیت» پرداخته است. بیشتر فقیهان در ذیل برخی فروع فقهی از جمله؛ رها کردن مال یا شتر به دلیل خستگی در بیابان، خاکه زرگری، کشتی غرق شده در دریا و رها شدن شکار از دست صیاد و برخی دیگر از مسائل به آن اشاره نموده اند. البته برخی فقیهان همچون ملا محمد نراقی در مشرق بیست و سوم کتاب «مشارق الاحکام» و محقق ایروانی در رساله «جمان السلک فی الاعراض عن الملک» و محمدبن محمدتقی بحر العلوم در کتاب «بلغه الفقیه» و سید محمدکاظم مصطفوی در کتاب «مائه قاعده فقهیه» به طور مستقل از آن بحث کرده اند. در حقوق نیز به این بحث به طور مختصر گاهی در مبحث سقوط تعهدات و احیاء موات و حیازت مباحات و گاهی ذیل ماده ۱۷۸ قانون مدنی اشاره شده است و کمتر به بررسی مبانی اعتبار و عدم اعتبار و احکام و ویژگی ها و مصادیق آن پرداخته اند.

۲- مفهوم و اقسام اعراض

اعراض در لغت به معنای روی گردانیدن و انصراف است. [۵۵، ج ۸، ص ۹۲] و در اصطلاح فقه و حقوق به روی گرداندن از مال تحت تملک خویش به نیت ترک مالکیت اعراض گفته می‌شود. [۴، ج ۱، ص ۳۵۸]

برخی از فقیهان معتقدند اعراض از حق مالکیت بر دو قسم است:

۱. **اختیاری:** گاهی شخص با اراده از مال خویش اعراض می‌نماید؛ خواه این اعراض با رضایت باشد، مانند بیرون گذاشتن اشیاء کم‌ارزش مثل میز و صندلی؛ خواه ناشی از ضرورت باشد، مانند مواردی که امر دائر بین حفظ جان و مال باشد که مقتضای فطرت این است که شخص از مال خویش اعراض می‌کند و سیره عقلاء نیز موید آن است. [۲۸، ج ۱۹، ص ۲۱۱]
۲. **اجباری:** گاهی شخص بدون رضایت از مال خویش اعراض می‌کند. این فرض خود بر دو قسم است: گاهی شخص ظالمی مالی را با قهر از مالک می‌گیرد که هرچند مالک از آن اعراض نموده، ولی این اعراض به‌طور کلی نمی‌باشد و گاهی مال شخص در دریا و مانند آن می‌افتد در این فرض در صورت ناامیدی از دستیابی به مال و اعراض مالک از آن، مالکیت مالک از بین می‌رود و غواص می‌تواند آن را به تملک خویش درآورد. [۳۹، ج ۱۰، ص ۱۳۶-۱۳۷]

۴- رابطه اعراض و ابراء

وجوه اشتراک اعراض و ابراء عبارتند از:

۱. هر دو عمل حقوقی هستند.
 ۲. هر دو ایقاع هستند و تنها با اراده صاحب آن واقع می‌شوند.
 ۳. ماهیت هر دو اسقاط حق است.
 ۴. هر دو نوعی تعهد اسقاط بدون عوض هستند.
 ۵. در هر دو عمل حقوقی، صاحب حق از حق خویش صرف‌نظر می‌کند.
- وجوه افتراق اعراض و ابراء عبارتند از:

۱. ابراء مستقیماً سبب سقوط تعهد است، اما اعراض، غیرمستقیم این اثر را دارد. اعراض مالک، از مالی که مورد تعهد دیگری است حق او را نسبت به آن مال زایل می‌کند و زوال این حق، سقوط تعهد دیگری را به تسلیم آن به متعهدله به دنبال دارد.

[۳۲، ص ۱۳۰]

۲. ابراء مخصوص اسقاط حق دینی است، در حالی که اعراض سبب سقوط حق عینی می‌باشد. [۳۴، ص ۲۵۳؛ ۴۴، ص ۳۶۲] اعراض بیشتر در مورد رها کردن ملک به کار می‌رود، ولی در سایر حقوق عینی (مانند حق انتفاع و ارتفاق و رهن و تحجیر) نیز شایع است.
۳. اگر کسی مالی نزد دیگری داشته باشد و متصرف به حکم قانون یا قرارداد متعهد به تسلیم آن به مالک باشد (مانند مستودع)، ابراء مالک، مسوولیت متصرف را از بین می‌برد، ولی در اصل حق عینی دخالت نمی‌کند و حتی حق مطالبه مالک در آینده را نیز از بین نمی‌برد. برعکس، اعراض از مالکیت چنین مالی باعث سقوط تعهد متصرف به تسلیم است. [۴۴، ص ۳۶۲]
۴. ابراء تعهد یک‌طرفی است که ممکن است در آن قصد احسان وجود داشته باشد، اما اعراض تعهد یک‌طرفی است که غالباً در آن قصد احسان نیست. [۱۸، ص ۶۶]
۵. ابراء و اعراض هر دو تعهد یک‌طرفی هستند و هر تعهد یک‌طرفی مجانی است و تعهد مجانی به ملاک نصوصی که دلالت بر جواز عقود مجانی (مانند هبه و عاریه) دارند، جایز است. [۶۶، ج ۳، ص ۲۳۲] از طرف دیگر لزوم اثر حقوقی ناشی از قصد یک‌طرف مختص ابراء است. [۳۸، ج ۶، ص ۱۵] بنابراین ابراء تعهد یک‌طرفی «لازم» است، در حالی که اعراض تعهد یک‌طرفی «جایز» است.

۵- رابطه اعراض و اسقاط

شیخ انصاری در تعریف اسقاط می‌فرماید: «ان لكل ذي حق اسقاط حقه» [۳، ج ۵، ص ۶۱]؛ یعنی هر صاحب حقی می‌تواند حق خویش را اسقاط نماید. بنابراین موضوع قاعده اسقاط، «حق» است که عبارت از سلطنت و اقتداری است که شخص در برابر سایر اعضای جامعه دارد. حق در یک تقسیم‌بندی بر دو قسم است: حق مالی و حق غیرمالی. حق مالی را نیز دارای دو قسم است: حق عینی و حق دینی. [۴۷، ص ۱۱-۱۴-۲۱]

برخی از فقهاء معتقدند: «به کار بردن واژه اسقاط در مورد ملک بی‌معنی است و لذا انسان نمی‌تواند ملک خویش را اسقاط نماید. بنابراین اسقاط غیر از اعراض است.» [۲۱، ج ۱۰، ص ۲۲۷] برخی دیگر در تبیین این موضوع فرموده‌اند: «موضوع اسقاط «حق» است، در حالی که موضوع اعراض «ملک» می‌باشد.» [۵۶، ص ۵۰؛ ۶۶، ج ۳، ص ۶-۵۰]

برخی حقوق‌دانان موضوع اسقاط را حقی از حقوق انسان که اعم از حقوق مالی و غیرمالی است، می‌دانند. [۱۴، ص ۷۱؛ ۱۷، ج ۱، ص ۲۹۴] در حالی که موضوع اعراض را

«حق مالی» که اعم از مالکیت عین و منفعت باشد، دانسته‌اند. [۱۹، ص ۱۱۶] برخی دیگر موضوع اعراض را «حقوق عینی» می‌شمارند. [۲، ج ۱، ص ۱۴۲؛ ۴۴، ص ۳۶۲] اگر اسقاط چشم پوشیدن از حقی باشد که شخص دارد، متعلق حق دو صورت خواهد داشت: متعلق حق، گاهی «دین» و گاهی «عین» است. اسقاط حق دینی را «ابراء» و اسقاط حق عینی را «اعراض» گویند. بنابراین اسقاط اعم از اعراض است و رابطه بین آنها عموم و خصوص مطلق است.

۶- ویژگی‌های اعراض

ویژگی‌ها و اوصاف اعراض از قرار ذیل است:

۱. اعراض اختصاص به «اموال» (منقول و غیرمنقول) ندارد و شامل «حقوق» نیز می‌شود. [۵۶، ص ۵۲-۵۳؛ ۶۲، ج ۲، ص ۲۴۴]
۲. در اعراض علاوه بر رها کردن مال (قصد فعل)، باید قصد اسقاط رابطه مالکیت (قصد نتیجه) نیز وجود داشته باشد. کسی که اتومبیل او در بیابان خراب شده و آن را رها کرده تا بعداً به سراغ آن بیاید هرچند که قاصد در ترک مال است، اما قصد نتیجه مذکور را ندارد.
۳. در اعراض علم و یقین به اینکه مالک از مالش اعراض نموده لازم نیست، بلکه اگر قرائن و شواهد دلالت بر آن داشته باشد، کافی است. [۳۸، ج ۳، ص ۳۵۲؛ ۶۹، ص ۴۱۴]
۴. مال مورد اعراض «در حکم اموال مباح» است و هرکس می‌تواند با حیازت آن را تملک نماید. (مستفاد از روایات به‌ویژه روایت عبدالله بن سنان)
۵. در اعراض انصراف باید اختیاری و با رضایت باشد. [۵، ص ۲۱۶؛ ۶۹، ص ۴۱۳]
۶. در اعراض، انصراف، امری نوعی است. پس اگر مالک مسروق از یافتن دزد و مال خود ناامید گردد، این وضع بر حسب عرف دلالت بر انصراف او ندارد. [۶۹، ص ۴۱۳]
۷. مال مورد اعراض نباید به قصد اباحه رها گردد. [۵، ص ۲۱۶] بنابراین اشیایی که بر سرنوعروسان نثار می‌شود به‌نفع حاضرین اباحه می‌گردد، نه اعراض. [۱، ج ۲، ص ۸۸۳]
۸. مال اعراض شده نباید از اموال بلامالک باشد. [۱۷، ج ۱، ص ۳۱۸]
۹. مال اعراض شده نباید متعلق حق دیگری باشد. بنابراین در این موارد اعراض صدق نمی‌کند: اعراض راهن از مال مرهون (ماده ۷۸۷ ق.م)،^۱ اعراض وارث از اعیانی که زوجه بابت قیمت آنها

۱. ماده ۷۸۷ قانون مدنی: «عقد رهن نسبت به مرتهن جایز و نسبت به راهن لازم است و بنابراین مرتهن می‌تواند هر وقت بخواهد آن را بر هم زند ولی راهن نمی‌تواند قبل از این‌که دین خود را ادا نماید و یا به‌نحوی از انحاء قانونی از آن بری شود رهن را مسترد دارد.»

طلب دارد (ماده ۹۴۸ ق.م.)^۱ و اعراض مغضوب‌منه از بدل حیلوله (ماده ۳۱۱ ق.م.)^۲.
 ۱۰. در مورد اعراض، شخص اعراض‌کننده به هیچ‌وجه به شخصی که آن را تملک می‌کند، نظر ندارد، بلکه با خارج ساختن شیء از قلمرو مالکیت خود، فقط حق خویش را اسقاط می‌کند. [۵۴، ص ۲۷۲]

۷- مصادیق اعراض در فقه امامیه

۱. مالی که صاحبش به دلیل خستگی و ناچاری آن را در بیابان رها کرده است. [۲۰، ج ۲۵، ص ۴۵۸] اگر شخصی مال یا حیوانی را در بیابان به قصد اعراض یا در بیابان بی‌آب و علفی (اماره اعراض) رها کند، هر کس می‌تواند آن را تملک نماید. [۶۱، ج ۲، ص ۱۹۹]
۲. بیع خاکه زرگری. [۲۰، ج ۱۸، ص ۲۰۲]
۳. کشتی غرق شده در دریا. [۲۰، ج ۲۵، ص ۴۵۵-۴۵۶]
۴. رها شدن شکار از دست صیاد و قصد خروج آن از ملکیت خویش. [۳۸، ج ۱۱، ص ۵۲۴]
۵. باقی ماندن ریشه و بذر محصول زراعی در زمین و ثمر دادن آن در سال بعد و بحث در مالکیت نماء حاصل از بذر. [۴۳، ج ۲، ص ۱۹]
۶. پراکنده شدن بذر گیاهی به ملک دیگری به وسیله باد و توفان و سیل و رویدن آن در ملک دیگری. [۳۸، ج ۵، ص ۱۶۱؛ ۶۷، ج ۲۷، ص ۱۹۱]
۷. زمین موات عارضی، که مسبوق به ملک و احیا است در صورتی که مالک مشخصی نداشته باشد بر دو قسم می‌باشد: اول؛ زمینی که اهل آن کوچ کرده باشند و به سبب مرور زمان بدون مالک فرض می‌شود (اراضی در حکم موات). دوم؛ زمینی که مالک دارد، ولی شخص مالک معلوم نیست (مجهول‌المالک). در فرض اخیر اگر معلوم باشد که مالکش از آن اعراض نموده است، تملکش جایز است. [۶۱، ج ۲، ص ۱۷۴]
۸. زمینی که دارای مالک مشخصی است، اما به دلیل خرابی، مالک از آن اعراض کرده است. [۱۱، ج ۲، ص ۱۸۶؛ ۶۱، ج ۲، ص ۱۷۴]
۹. اعراض مالک از میوه‌هایی که بر شاخه‌های درختان است. [۳۷، ج ۱، ص ۶۱۷]
۱۰. اگر کسی زودتر از دیگران در مکانی عمومی مانند مسجد حضور یابد، دیگری

۱. ماده ۹۴۸ (اصلاحی ۱۳۸۷/۱۱/۰۶) قانون مدنی: «هرگاه ورثه از اداء قیمت امتناع کنند زن می‌تواند حق خود را از عین اموال استیفاء کند.»

۲. ماده ۳۱۱ قانون مدنی: «غاصب باید مال مغضوب را عیناً به صاحب آن رد نماید و اگر عین تلف شده باشد باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر به علت دیگری رد عین ممکن نباشد باید بدل آن را بدهد.»

نمی‌تواند او را از آن مکان بلند کند، مگر شخص به قصد اعراض آن‌جا را رها کند که در این صورت، حق او ساقط می‌شود. [۱۱، ج ۲، ص ۲۰۲؛ ۶۷، ج ۳۸، ص ۷۸-۸۹]

۱۱. اگر شخصی چاهی را به قصد انتفاع از آن، نه تملک، حفر کند، در استفاده از آن، نسبت به دیگران حق اولویت دارد، مگر اینکه از آن اعراض نماید که در این صورت، این حق ساقط می‌گردد. [۶۷، ج ۳۸، ص ۱۲۴]

۸- ادله زوال و عدم زوال ملکیت

در این قسمت به بررسی ادله زوال و عدم زوال ملکیت خواهیم پرداخت.

۸-۱. ادله قائلین به عدم زوال ملکیت

قائلین به عدم زوال ملکیت، دو دلیل دارند:

۱. «اطلاق ادله ملکیت»، به‌عنوان مثال حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم» حاکی از این است که پس از تحقق عنوان مالکیت، شخص نمی‌تواند با اعراض آن را از بین ببرد. برخی از فقیهان بیان داشته‌اند: اعراض یک قضیه غریب و ناآشنایی است که هرچند که شایع و مشهور است اما بر قواعد شرعی منطبق نیست چرا که اعراض نه مالکیت را زائل می‌کند و نه مالکیت را اثبات می‌نماید. ایشان در ادامه می‌گویند: گاهی موجب توهم می‌شود: که قاعده سلطنت مطلق انسان بر مال خویش مقتضی آن است که مالک می‌تواند مالکیت خویش را نزع و رها کند و حقیقت اعراض جز نزع ملکیت چیزی نیست و مالک بر مال خویش سلطنت دارد. ولی باید گفت که ملکیت گونه‌ای از سلطنت بر مال است و معقول نیست که چیزی مقتضی برای عدم خودش باشد. بنابراین ثبوت سلطنت برای انسان دلالتی بر اینکه او می‌تواند آن سلطنت را نفی کند، ندارد و نتیجه عقود و معاملات نزع سلطنت نیست، بلکه تبدیل و تحویل آن است. [۴۹، ج ۱، ص ۲۸۷]

دیگر اینکه مالکیت از احکام وضعی است و همان‌طور که در ورود چیزی به ملکیت، سبب شرعی و قانونی ضروری است، در خروج چیزی از ملکیت و سلب رابطه ملکیت نیز وجود ناقل شرعی و سبب قانونی ضرورت دارد و برخی از فقیهان به‌عنوان قاعده کلی گفته‌اند: «ذوات الاسباب لا تحصل الا باسبابها» و اینکه «أسباب نقل المملکة مثلا البیع و الإجاره و الصلح و أمثالها و إذا عقدت بسببها الخاص لا تنحل عقدتها أيضاً إلا بأسباب مخصوصه من خيار أو فسخ أو تقایل و نحوها» [۴۹، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۵] و اینکه صرف

نیت و یا یاس از به دست آوردن مال از اسباب خروج مال از ملک و سلب رابطه مالکیت محسوب شود، محتاج به اثبات است و دلیلی برای اثبات آن در دست نیست.

۲. «استصحاب بقاء ملکیت»، برخی از فقیهان معتقدند که دلایل ارائه شده توسط قائلین به زوال مالکیت از جمله عموم حدیث سلطنت و سیره و احادیث و روایات مخدوش است. به طور خلاصه در نقد این دلایل بیان شده است که تمسک به حدیث سلطنت دو اشکال دارد: یک اشکال این است که «حدیث سلطنت» می‌گوید مادامی که مال بر مالیت خودش باقی است شخص بر آن سلطنت دارد، اینکه مال از مال بودن خارج شود این مطلب داخل در حدیث سلطنت نیست. اشکال دوم این است حدیث سلطنت نمی‌گوید انسان بر «مالیت و ملکیت یک مال» سلطنت دارد و بخواهد با نیت، ملکیت را از بین ببرد. پس «حدیث سلطنت» مشرع نیست. اما سیره؛ آن مقداری که در سیره متشرعه ثابت است این است که اگر کسی از مالش اعراض کند، متشرعه می‌گوید دیگری فقط حق استفاده از این مال را دارد، و هیچ وقت نمی‌گوید مالک به وسیله اعراض، دیگر مالکیت ندارد. سیره متشرعه، فقط بر «اباحه تصرف» در چنین مالی ثابت است. بر فرض آنکه بپذیریم مدلول سیره جواز تصرف در اموال اعراض شده است، این امر خروج اموال مزبور را از مالکیت اثبات نخواهد کرد؛ چرا که ملازمه‌ای میان جواز تصرف متصرفان و خروج مال از ملکیت مالک موجود نیست. [۵۴، ص ۲۷۶] از اخبار و روایات نیز استفاده می‌شود که اعراض موجب سلب مالکیت نیست و به صرف آنکه مالک از مال خویش اعراض کند، رابطه مالکیت او با مال قطع نمی‌شود؛ زیرا نخست آنکه، اخبار وارد شده کلی و عام نیست، بلکه بعضی از آنها فقط در مورد زمین و حیوان است و شامل همه اقسام مال نمی‌شود. دوم اینکه واژه‌های «ترک» و «تسریح» و امثال آنکه در این روایات آمده صریح در «اعراض» نیست، بلکه اعم از آن است؛ چرا که واگذاشتن و ترک کردن، اعم است از آنکه به قصد اعراض باشد یا بدون آن؛ سوم اینکه اغلب روایات مذکور مواردی است که مال در معرض تلف قرار گرفته و شخص دیگری آن را به قصد تملک برداشته و از آن نگهداری کرده است و نسبت به موردی که مال در معرض تلف قرار نگرفته باشد، شمول ندارد. [۵۴، ص ۲۷۵] در نهایت ایشان می‌گویند در صورتی که شک کنیم که بعد از اعراض، ملکیت سابق از بین می‌رود یا همچنان باقی است؟ بقاء ملکیت استصحاب می‌شود و گفته می‌شود این مال هنوز ملک اعراض کننده است و با اعراض، از ملکیت او خارج نشده است. مثلاً اگر کسی مالی را پشت درب منزل قرار دهد و شک کند که آیا ملکیتش نسبت به آن از بین رفته یا

نه؟ استصحاب ملکیت جاری می‌شود. بنابراین مقتضای استصحاب، عدم زوال ملکیت است. [۵، ص ۲۱۷؛ ۶۸، ج ۱۵، ص ۳۷۲-۳۷۳]

۲-۸. ادله قائلین به زوال ملکیت

قائلین به زوال ملکیت، در مقابل سه دلیل بیان نموده‌اند.

۱-۲-۸. سیره عقلائییه

سیره عقلاء بر آن است که اگر مالک از مالش اعراض کرد، دیگر آن شخص را مالک و آن مال را ملک او نمی‌دانند. به‌عنوان مثال اگر کسی مالی مانند میز یا مبلمان مندرسی را پشت درب منزلش بگذارد، بنای عقلاء بر این است که از مالش اعراض کرده است، این اعراض را مزیل ملکیت می‌دانند و این سیره عقلائییه ردعی ندارد. برخی معتقدند که بناء عقلاء، تنها اباحه تصرف را برای کسی که مال اعراض شده را برمی‌دارد ثابت می‌کند، نه ملکیت. بهترین شاهد بر عدم ملکیت آن است که اگر مالک قبل از تصرف گیرنده پشیمان شود و بخواهد مال خود را مطالبه کند، عقلاء می‌گویند گیرنده نمی‌تواند با او معارضه کند، و این کاشف قطعی است که گیرنده مالک نشده است و تنها اباحه تصرف ثابت است. [۵۹، ص ۹۹۱] در جواب گفته شده است که جواز رجوع مالک به هیچ وجه دلیل بر عدم خروج مال اعراض شده از ملک مالک یا عدم دخول آن در ملک گیرنده نیست، بلکه با دقت در بنای عقلاء معلوم می‌شود که آنها آخذ را یا به صورت شرط متأخر عدم رجوع مالک اول قبل از تصرف، یا به صورت ملکیت جایز، مالک شیء اعراض شده می‌دانند. [۳۱، ج ۱، ص ۵۹] ایشان سپس می‌فرماید: «عقلاء در موارد اعراض، شخص گیرنده را مالک مال می‌دانند. به‌عنوان مثال اگر کسی چوبی را در بیابان رها کرد و دیگری آن را برداشت او را مالک می‌دانند، نه این که بگویند وی در ملک دیگری تصرف می‌کند.» [۳۱، ج ۱، ص ۵۹] به‌نظر می‌رسد در جایی که مالک به‌قصد سلب ملکیت، مال خود را مثلاً در بیابان رها می‌کند، عقلاء آن را از ملک او خارج می‌دانند و چنین سیره عقلائییه غیرمردوعه حجیت دارد.

۲-۲-۸. قاعده سلطنت

قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» دلالت بر این دارد که ملک در ید مالک و تحت

سلطه اوست و عموم سلطه مالک چنین اقتضا دارد که او بتواند در هر زمانی آن را از تحت سلطه خویش خارج کند، همان‌طور که می‌تواند با حفظ اصل ملکیت، ملکیت آن را به دیگری منتقل سازد و چنانچه نتواند یکی از اموال خود را از مالکیت خویش خارج سازد، این محدودیت با تمامیت سلطه و کمال اختیارات او منافات خواهد داشت.

برخی گفته‌اند تمسک به «قاعده سلطنت» اشکال دارد، زیرا مفاد آن این است که صاحبان اموال بر آنچه مصادیق مال محسوب می‌شود، تسلط دارند؛ نه آنکه فقط بر عنوان مالیت سلطه دارند و مالیت اموال در اختیار آنان است به‌گونه‌ای که بتوانند اشیا را از مالیت ساقط کنند. همان‌طوری که مقتضای عموم سلطنت الهی هیچ‌گاه این نیست که خداوند بتواند سلطنت خود را بر اشیاء از بین ببرد. بنابراین از حدیث سلطنت تنها تسلط بر معنوی مال استفاده می‌شود، نه تسلط بر عنوان مال. [۵، ص ۲۱۷] در جواب باید گفت که مسأله سلطنت الهی را نباید با مسأله اعراض مقایسه کرد. زیرا اولاً در مسأله اعراض با حفظ عنوان ملکیت، قدرت بر ازاله سلطنت مطرح نیست، بلکه قدرت بر نفس عنوان ملکیت مطرح است، به‌خلاف مسأله سلطنت الهی. ثانیاً در مسأله ملکیت بدون تردید مالک می‌تواند با انتقال مال به غیر، شیء را از ملکیت خود خارج سازد، ولی آیا این امر در مورد سلطنت الهی متصور است؟ آیا خداوند می‌تواند سلطنت خود را به‌دیگری منتقل ساخته و خود را فاقد سلطنت سازد؟ [۳۱، ج ۱، ص ۶۵]

برخی دیگر در نقد این دلیل فرموده‌اند که دلیل جواز اعراض از ملک، عموم حدیث سلطنت نمی‌باشد، زیرا اعراض از ملک از انحاء سلطنت بر ملک نیست به این دلیل که سلطنت عبارت است از اقتدار و توانایی و اقتدار بر سلب اقتدار تحت عنوان اقتدار قرار نمی‌گیرد [۶۵، ج ۱، ص ۹۲] و از طرف دیگر اعراض از بین بردن موضوع سلطنت است. [۶۶، ج ۳، ص ۵۰-۶۰]

به‌نظر می‌رسد که اعراض از حق مالکیت بر اساس قاعده سلطنت استوار می‌باشد و از شئون سلطنت بر اموال محسوب می‌گردد. [۶۰، ج ۵، ص ۲۸۳] بنابراین مالک می‌تواند موضوع سلطنت را از بین ببرد و این امر در تمامی معاملات وجود دارد. همان‌طوری که سلطنت بر اموال لازمه‌اش سلطنت بر بیع است و معدوم نمودن سلطه بایع بر مبیع به‌وسیله معدوم نمودن موضوع آن است، همچنین لازمه سلطنت بر اموال، سلطنت بر اعراض آن نیز می‌باشد و از بین بردن سلطنت با معدوم نمودن آن محقق می‌گردد. [۶۰، ج ۱، ص ۲۱] از طرف دیگر سلطنت بر اموال برای مالک قرار داده شده است و لذا

«مال» موضوع سلطنت نیست که با اعراض از بین برود. [۶۰، ج ۱، ص ۱۲۹] اعراض متعلق مال است و در رتبه متاخر از آن قرار دارد و به وسیله آن مال از ملکیت و سلطنت مالکش خارج می‌گردد. علاوه بر اینکه سیره عقلاء مبنی بر این است که مردم بر اموال خویش تسلط دارند. بنابراین بدون شک تصرفات مزیل ملکیت از جمله اعراض از بدیهی‌ترین صور سلطنت بر مال محسوب می‌گردد و روایت نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم» نیز تأیید همان سیره عقلاء می‌باشد. علاوه بر اینکه قاعده اقدام نیز قاعده سلطنت را تقویت می‌نماید.

۸-۲-۳. روایات

ما در این قسمت پس دسته‌بندی احادیث و روایات اعراض برای اثبات حجیت آنان در رابطه با زوال ملکیت از طریق اعراض به تفکیک در ذیل هر یک به بررسی سند و دلالت آنان پرداخته‌ایم.

۸-۲-۳-۱. روایات وارده در خصوص غرق شدن کشتی

در رابطه با مساله غرق شدن کشتی روایتی با دو سند متفاوت نقل شده است. (۱) محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن ابی عبدالله (ع) عن امیرالمومنین (ع) قال: «و إذا غرقت السفینه و ما فیها، فأصابه النَّاسُ فما قذف به البحر علی ساحله فهو لأهله و هم أحقّ به و ما غاص علیه النَّاس و ترکه صاحبه فهو لهم.» [۲۰، ج ۲۵، ص ۴۵۵]؛ هرگاه کشتی و آنچه در آن است غرق شود و اموال به دست مردم بیفتد، اموالی که دریا آنها را به ساحل افکنده، متعلق به صاحبانش خواهد بود و اموالی که مردم با غواصی به دست آورده‌اند و صاحبانش آنها را رها کرده‌اند، متعلق به خارج‌کنندگان است.

همه راویان روایت یادشده از راویان موثق و مورد اعتماد هستند و برخی (فخرالمحققین، ابن‌ابی‌جمهور) به وثاقت آنان شهادت داده‌اند. [۶، ج ۲، ص ۱۲۴؛ ۷۰، ج ۴، ص ۱۵۹] برخی معتقدند که روایت مذکور از بحث اعراض اجنبی است، زیرا اعراض متوقف است که انسان بداند که کشتی غرق شده و مال او هم در آن بوده، درحالی‌که ممکن است مالک اصلاً از غرق شدن کشتی خبر نداشته باشد یا نداند که مال او در کشتی بوده، از سوی دیگر ممکن است انسان امید داشته باشد که این مال به وسیله جزر و مد از دریا بیرون بیاید، در این صورت طبیعی است که از مال خود اعراض نکرده است.

بنابراین موضوع روایت سکونی «تالف عرفی» است که با اعراض نسبت عموم و خصوص من وجه دارد. [۶۳، ج ۳۰، ص ۴۶۰] به نظر می‌رسد که در روایت سکونی تعبیر «و ترکه صاحبه» وارد شده که در کلام یادشده مورد توجه قرار نگرفته است. مستفاد از این عبارت این است که تملک مال غرق شده توسط غواصان مشروط به اعراض نمودن مالک آن است. برخی معتقدند که این حدیث صراحت در اعراض مالک دارد. [۲۷، ص ۱۸۴؛ ۵۸، ص ۱۰۴] بیشتر فقهاء این روایت را معتبر دانسته‌اند. [۱۲، ص ۳۳۹؛ ۶۳، ج ۳۰، ص ۴۶۰] و بر فرض که سند روایت ضعیف باشد [۵۲، ج ۱۹، ص ۲۹۷] باید گفت که طبق نظر مشهور، عمل فقهاء به این روایت جابر ضعف سند خواهد بود. [۹، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ ۳۸، ج ۱۴، ص ۷۷؛ ۴۸، ص ۱۳۸] حتی برخی (شهید ثانی، محقق بهبهانی) روایت منجبره به شهرت را، قوی‌تر از روایات صحیحه می‌دانند. [۲۴، ص ۱۰۱]

مشابه روایت بالا از شعیری با سند ذیل نقل شده است:

(۲) عن ابی‌عبدالله، عن منصور بن العباس، عن الحسن بن علی بن یقظین، عن امیه بن عمرو، عن الشعیری، قال: «سئل ابو عبدالله (ع) عن السفینه انکسرت فی البحر فاخرج بعضها بالغوص و اخرج البحر بعض ما غرق فیها فقال اما ما اخرج البحر فهو لاهله، الله اخرجہ و اما ما اخرج بالغوص فهو لهم و هم احق به.» [۲۰، ج ۲۵، ص ۴۵۵-۴۵۶]

سند این روایت ضعیف است. [۲۶، ج ۲، ص ۷۹؛ ۳۸، ج ۱۴، ص ۷۷؛ ۵۱، ج ۱۱، ص ۲۱۳] ظاهر روایت این است که منظور از «ما اخرج البحر»، صاحبان کالاه و «ما اخرج بالغوص»، غواصان است. چنین ظهوری برخلاف قاعده سلطنت است، چرا که اصل بقاء سلطنت مالک بر مال خویش است؛ خواه مال غرق شده باشد یا نه، خواه آب آن را خارج نماید یا غواصان آن را بیرون آورند. بنابراین تا زمانی که مالک از آن اعراض (اعم از قولی و فعلی) ننموده باشد در ملکیت وی باقی است خواه آن را مالک خود به دست آورد و خواه غواصان آن را بیرون آورند. [۲۶، ج ۲، ص ۷۹؛ ۲۵، ج ۲، ص ۱۲۲] به نظر می‌رسد مفاد این روایت نیز، در بحث اعراض قابل استناد است و مخالفتی با قواعد ندارد، چرا که مخالفت در صورتی است که غواصی را از اسباب ملکیت بدانیم در حالی که اولاً غواصی از اسباب تملیک نیست، بلکه اعراض از اسباب تملیک است، به این معنی که اعراض در ابتدا سبب خروج معرض عنه از ملکیت مالک و سپس تبدیل به مباحات اصلی می‌شود به طوری که در صورت قبض و حیات، داخل در مالکیت قابض و حائز می‌گردد. [۲۵، ج ۲، ص ۱۲۲] و ثانیاً با توجه به عبارت «و ترکه صاحبه» در روایت سکونی، اعراض مالک

در خصوص اموالی که متعلق به غواصان است را می‌توان استنباط نمود و دیگر اینکه قرائن حالیه (ترک کردن محل غرق شدن اموال و عدم رجوع به مدت زمان طولانی) نیز دال بر اعراض مالک در رابطه با اموالی که غواصان به دست می‌آورند، می‌باشد. موید این مطلب فرمایش برخی از فقهاء است که این روایت را حمل بر اعراض نموده‌اند. [۸، ج ۱۲، ص ۳۴۵؛ ۴۱، ج ۱۰، ص ۱۳۶]

۸-۲-۳-۲. روایات وارده در خصوص بیع خاکه زرگری

(۱) محمد بن یعقوب، عن عده من اصحابنا، عن احمد بن ابی عبدالله، عن علی بن حدید، عن علی بن میمون الصائغ قال: «سالت ابا عبدالله (ع) عما یکنس من التراب فابیعہ فما اصنع به؟ قال: تصدق به فاما لکو اما لاهله، قال: قلت: فان فیه ذهباً و فضه و حدیداً فبای شیء ابیعہ؟ قال: بعه بطعام، قلت: فان کان لی قرابه محتاج اعطیه منه؟ قال: نعم.» [۲۰، ج ۱۸، ص ۲۰۲] علی بن میمون می‌گوید: «از امام صادق (ع) سوال کردم: خاکروبه‌های زرگری را می‌فروشم. با بهای آن چه کنم؟ امام فرمود: آنرا از جانب خودت یا صاحبانش صدقه بده. گفتم: در آن طلا و نقره و آهن وجود دارد. به چه چیز آن را بفروشم؟ امام فرمود: آنرا با مواد خوراکی معامله کن. گفتم: اگر خویشان نیازمندی داشته باشم، می‌توانم به آنها بدهم؟ امام فرمود: آری.»

بحث سندی: سند این روایت نیز به دلیل افرادی که در سلسله آن قرار گرفته‌اند موثق است. [۲۰، ج ۳۰، ص ۲۳۳-۳۰۴-۳۱۰؛ ۶۴، ج ۱۲، ص ۳۳۱]

بحث دلالتی: شهید ثانی در مبحث بیع صرف آنجا که نسبت به خاکه زرگری تعیین تکلیف می‌کند، می‌فرماید: «و لو دلّت القرائن علی اعراض مالک عنہ جاز للصابغ تملکة کغیره من الاموال المعرض عنها» [۳۸، ج ۳، ص ۳۵۲]؛ مجرد اعراض، سبب خروج مال از ملکیت مالک می‌گردد، البته مشروط بر اینکه قرائن و شواهد حال، دلالت بر آن داشته باشد. ایشان سپس به عنوان یک قاعده کلی می‌گوید هر مالی را که مالک از آن اعراض نماید از ملکیت مالکش خارج می‌گردد و دیگری می‌تواند آن را تملک نماید و این مساله علاوه بر زرگری دیگر مشاغل همچون آهنگری، خیاطی و نانوايي را در بر می‌گیرد. برخی معتقدند که روایت یادشده اگر همراه با قرائن علم‌آور باشد دلالت بر اعراض دارد به‌ویژه در رابطه با اموالی که عرف، عادتاً از آن اعراض می‌نماید و بعید نیست که ظن را نیز معتبر بدانیم با توجه به اینکه بنای عرف نیز بر این مطلب است. [۲۹، ج ۱، ص ۵۰۶]

برخی معتقدند که عبارت «اما لک» تنها در صورت اعراض واقعی مالک صحیح است که زرگر می‌تواند آن را تملک کند و در غیر این صورت باید متعلق به مالکش باشد [۳۵، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ ۵۳، ج ۱۱، ص ۱۳۴] و تخییر بی‌معنی خواهد بود. شبیه این روایت با سندی دیگر از علی بن میمون نیز نقل شده است. [۲۰، ج ۱۸، ص ۲۰۲]

۸-۲-۳. روایات وارده در خصوص لقطه حیوانات

(۱) عن عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد، و سهل بن زیاد جميعاً، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن ابي عبدالله (ع) قال: «من أصاب مالاً أو بعيراً في فلاة من الأرض قد كَلَّتْ و قامت (و سببها صاحبها ممّا لم يتبعه)، فأخذها غيره فأقام عليها و أنفق نفقته حتى أحيها من الكلال و من الموت، فهي له و لا سبيل له عليها و إنّما هي مثل الشيء المباح.» [۲۰، ج ۲۵، ص ۴۵۸] هرکس به مال یا شتری در بیابان برخورد کند که توان حرکت نداشته و صاحبش آن را به‌خاطر آنکه با او همراهی نمی‌کرده است، رها ساخته باشد و شخص مزبور آن را با صرف هزینه و آب و علف توان بخشد و از مرگ نجات دهد، مال او می‌شود و مالکش دیگر بر او حقی ندارد، بلکه مال مزبور مانند اشیای مباح است.

بیشتر فقیهان این روایت را صحیح دانسته و برخی فرموده‌اند: روایت مزبور دال بر این است که مال بعد از اعراض شبه‌مباح است و وجه شبه آن این است که اعراض سبب خروج مال از ملکیت شخص می‌شود و هرکس آن را تملک کند مالکش می‌شود و ذکر کلمه «بعیر» از باب تمثیل است. [۶۷، ج ۳۶، ص ۲۰۸] برخی می‌گویند: عبارت «و إنّما هي مثل الشيء المباح» دلالت بر اعراض دارد. [۵۳، ج ۱۰، ص ۴۳۲] به‌نظر می‌رسد که این روایت دال بر اعراض است، چرا که هنگامی که مالک مال خویش را رها کند و از آن اعراض نماید، علاقه ملکیت وی با مالش قطع می‌شود و مال متروک اعراض شده مانند شی مباح است و هرکس آنرا تملک کند مالکش می‌شود به علاوه اینکه سند روایت نیز صحیح است.

(۲) عن عبدالله بن المغيرة، عن السكوني، عن ابي عبدالله (ع): «أنّ أمير المؤمنين (ع) قضی فی رجل ترک دابّته من جهد، فقال: إنّ ترکها فی کلاء و ماء و امن فهي له، یاخذها حیث اصابها، و إنّ ترکها فی خوف و علی غیر ماء و لا کلاء، فهي لمن أصابها.» [۲۰، ج ۲۵، ص ۴۵۸] امیرالمؤمنین (ع) در مورد مردی که حیوان خود را در بیابان رها ساخته بود، چنین قضاوت کرد که اگر آنرا در جوار آب و علف رها ساخته، مال خود اوست، هر وقت بخواهد می‌تواند آنرا با خود ببرد؛ ولی اگر آن را در بیابان بی‌آب و علف رها ساخته باشد، مال کسی است که آن را تیمار کند.

بحث سندی: برخی روایت یادشده را ضعیف [۵۲، ج ۱۹، ص ۱۱۵] و برخی دیگر آن را «موثق» دانسته‌اند. [۳۰، ص ۱۷۰] به نظر می‌رسد احادیثی که در سلسله سند آن، سکونی واقع شده است، موثق می‌باشند، زیرا او عامی موثق است و عامی بودن با وثاقت راوی منافات ندارد و حتی برخی می‌گویند که اصحاب ما بر عمل به روایات سکونی اجماع دارند. [۳۶، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۰]

بحث دلالتی: برخی از فقهاء معتقدند که ذیل حدیث دلالت بر اعراض دارد و می‌توان از آن الغاء خصوصیت نمود و گفت هر مالی را که صاحبش از آن اعراض نماید جزء مباحات اصلی خواهد بود و هر کسی می‌تواند آن را تملک نماید. [۵۷، ج ۲، ص ۱۲۵] بنابراین این روایت با توجه به عبارت «ترک دابته» دلالت دارد که اعراض از مال، سبب انقطاع ملکیت می‌گردد و بر فرض ضعف سندی حداقل از آن می‌توان به عنوان مویدی بر بحث اعراض استفاده نمود. [۵۶، ص ۵۱]

۸-۲-۳-۴. سایر روایات

۱) عن ابی‌عبدالله (ع) قال: «لا بأس بقطع العصى و الشظاظ و الودت و الحبل و العقال و اشباهه، قال: و قال ابو جعفر (ع) لیس لهذا طالب» [۲۰، ج ۲۵، ص ۴۵۶] یعنی برداشتن اشیایی مثل چوب‌دستی، میخ، ریسمان و میان‌بند بلامانع است. سپس فرمود: این اشیاء طالب ندارد. از عموم تعلیل «لیس لهذا طالب» استفاده می‌گردد که مال اعراض‌شده را می‌توان تملک کرد و از تعبیر «لا بأس بقطع العصى...» استفاده می‌گردد که در مال اعراض‌شده هرگونه تصرفی می‌توان کرد و غالباً انسان چوب و مانند آن را که از بیابان برمی‌دارد، تملک می‌کند. این روایت روشن‌ترین روایت در بحث اعراض است، علاوه بر اینکه قدر متیقن از سیره عقلاء اینست که اموال کم‌ارزش با اعراض مالک از ملکیت شخص خارج می‌گردد.

۲) عن معاویه بن وهب قال: «سمعت أبا عبدالله (ع) يقول: أيما رجل أتى خربة بائره فاستخرجها و كرى أنهارها و عمرها فإن عليه فيها الصدقه، فإن كانت أرضا لرجل قبله فغاب عنها و تركها و أخرجها ثم جاء بعد فطلبها فإن الأرض لله عزوجل و لمن عمرها» [۲۰، ج ۲۵، ص ۴۱۴] امام صادق (ع) فرمودند: هر کس وارد مکان ویرانی شود و آن را آباد کند و جویهای آب را لایروبی کند، باید به جای آن صدقه دهد و اگر پیش از او مال کسی بوده که آن را ترک کرده و ویران شده است و پس از آباد شدن توسط دیگری، وی بیاید و آن را درخواست کند، حقی ندارد. چرا که زمین از آن خداوند و کسی است که آن را آباد کرده است.»

برخی معتقدند که مورد این روایت ترک و اعراض از آن می‌باشد، زیرا در مورد کسی که غایب می‌شود و به سفر می‌رود و اراده بازگشت و آبادانی زمین خود را دارد تعبیر «غاب عنها و ترکها» به کار نمی‌رود. [۱۰، ج ۱، ص ۳۸۲؛ ۲۳، ج ۹، ص ۵۹۹؛ ۶۰، ج ۳، ص ۵۲]

جمع‌بندی روایات: به نظر می‌رسد که هرچند که روایات اعراض ناظر به موارد خاصی هستند، اما می‌توان از مجموع آنها این قاعده را اصطیاد نمود که «کل مال ترک صاحب، زال ملکیت». در روایت عبدالله بن سنان واژه «مال» به طور مطلق به کار رفته است و عطف کلمه «بعیر» بر آن عطف جزء بر کل است و مصداقی از مال را بیان نموده است و لذا حکم آن شامل تمامی اموال می‌شود. استعمال کلماتی همچون «ترک» و «تسریح» و «تسیب» و امثال آن در روایات نیز هرچند که اعم از اعراض است، اما با توجه به قرائن و شواهد دلالت بر اعراض مالک دارد. در خصوص اینکه گفته شده [۵۴، ص ۲۷۵] صحیحه یونس بن عبدالرحمن [۵۰، ج ۱۰، ص ۵۲۶] معارض با روایات مذکور است، به نظر می‌رسد که روایت مذکور اعم از مدعا است و موضوع آن مال مجهول‌المالک است و ارتباطی با اعراض ندارد، چرا که یونس اشتباهی مال دیگری را برداشته و خود می‌گوید: «و حملنا بعض متاعهم بغیر علم» در حالی که در اعراض مالک با قصد و اراده مالش را ترک می‌کند و دیگر اینکه صدقه دادن حکم مال مجهول‌المالک است [۸، ج ۱۹، ص ۳۱۲] نکته دیگر اینکه بیشتر روایات اعراض چه از جهت سندی و چه از جهت دلالتی، دلالت بر حجیت اعراض دارند و با وجود روایات که از ادله اجتهادی می‌باشند، استناد به استصحاب که از ادله فقهاتی است، صحیح نیست.

۹- اعراض در حقوق ایران

در این قسمت به بررسی ماهیت حقوقی اعراض و بازتاب این قاعده در قوانین و مقررات موضوعه خواهیم پرداخت.

۹-۱. ماهیت حقوقی اعراض

برخی از فقیهان صراحتاً اعراض را ایقاع دانسته‌اند [۴۲، ص ۲۹۰] و بیشتر حقوق‌دانان نیز اعراض را یک عمل حقوقی یک‌طرفه یعنی ایقاع می‌دانند که به اراده صاحب حق واقع می‌شود و برای تحقق آن نیاز به اراده دیگری نمی‌باشد. [۲، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ۱۵، ص ۲۵۲؛ ۱۶، ص ۱۵۱-۲۶۱؛ ۱۷، ج ۱، ص ۲۹۴-۴۸۲؛ ۱۹، ص ۱۱۶؛ ۳۲، ص ۱۳۷] به نظر

برخی اعراض ایقاع مسقط حق عینی است، مانند ابراء که مسقط حق دینی است. [۲، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ۳۴، ج ۲، ص ۲۵۳؛ ۴۵، ص ۱۷۲-۲۵۲] اما برخی دیگر از حقوق دانان معتقد بر ایقاع نبودن اعراض می‌باشند و می‌فرمایند: «قصد انشاء به صورت اسقاط در آن وجود ندارد تا از ایقاعات باشد.» [۱۷، ج ۱، ص ۳۱۸]

هیچ عقد و ایقاعی نسبت به لزوم و جواز بی‌اقتضاء نیست. برخی می‌گویند: عقود از نظر اقتضاء و عدم اقتضاء لزوم و جواز سه قسم است:

۱. عقودی که ذاتاً مقتضی لزوم می‌باشند، مانند عقد نکاح و ضمان.

۲. عقودی که ذاتاً مقتضی جواز می‌باشند، مانند هبه.

۳. عقود بی‌اقتضاء، مانند بیع. [۶۶، ج ۳، ص ۳] بحث در قسم اخیر است که در صورتی که ندانیم عقد یا ایقاعی مقتضی لزوم است یا جواز، آیا اصلی وجود دارد؟ در این رابطه دو نظر وجود دارد: برخی معتقدند: «أن الأصل فی کل عقد و ایقاع عدم جواز رفع آثاره و فسخه إلا بدلیل» [۲۲، ج ۲، ص ۳۶] یعنی در عقد و ایقاع اصل بر «لزوم» است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. بر همین اساس برخی حقوق دانان «لزوم ایقاع» را به‌عنوان اصل می‌پذیرند، اما اعراض را ایقاع جایز می‌دانند، زیرا که اعراض کننده می‌تواند تا زمانی که دیگری مال اعراض شده را تملک نکرده، از اراده خود رجوع کند. [۳۴، ص ۵۵] در مقابل برخی دیگر می‌گویند اگر دلیلی بر لزوم و جواز عقد و ایقاع معینی بدست نیامد، حکم به «جواز» می‌شود، [۷، ج ۲، ص ۸۰] زیرا لزوم به معنی انقطاع کامل رابطه مالک از ملک است و تا دلیل قاطع بر این قسم انقطاع حاصل نشود، نمی‌توان آن را محقق دانست. [۱۶، ص ۱۱۵] بر اساس این مبنا نیز اعراض ایقاع جایز محسوب می‌گردد، زیرا دلیلی بر لزوم آن وجود ندارد و لذا اصل جواز بر آن حاکم است. بنابراین بر اساس هر دو مبنای موجود در مساله، اعراض ایقاع جایز به شمار می‌رود. البته اعراض تا زمانی که مورد حیازت و تملک دیگران واقع نشده است جایز و قابل رجوع است اما پس از آن (حیازت) لازم می‌گردد. [۴۰، ص ۳۴۶] چنانچه مالک به هر دلیلی از حق مالکیت خود صرف‌نظر کند آن مال بلامالک شناخته می‌شود و «در حکم مباحات» است و طبق ماده ۱۴۷ قانون مدنی: «هر کس مال میباحی را با رعایت قوانین مربوطه به آن حیازت کند مالک آن می‌شود.»، اما در صورتی که اعراض مالک از آن معلوم نباشد، تابع مقررات اشیاء پیداشده است.

۹-۲. اعراض در قوانین و مقررات

در این مبحث ابتدا به جایگاه اعراض در قانون مدنی و سپس به بیان مصادیق آن در سایر قوانین و مقررات می‌پردازیم.

۹-۲-۱. قانون مدنی

ماده ۱۷۸ قانون مدنی ایران می‌گوید: «مالی که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض کرده است، مال کسی است که آن را بیرون بیاورد.» حکم مقرر در این ماده برگرفته از فقه امامیه و برخی روایات مخصوصاً حدیث «سکونی» است، نه «شعیری»، هرچند که بیشتر فقیهان متقدم به حدیث اخیر استناد نموده‌اند، چرا که اولاً سند روایت سکونی به اعتقاد بیشتر فقیهان موثق و معتبر است، در حالی که اکثر روایان روایت شعیری افراد ضعیفی می‌باشند و ثانیاً حکم مقرر در روایت سکونی با توجه به قید «و ترکه صاحبه» مقید به اعراض مالک می‌باشد و چنین قیدی در روایت شعیری نیست. دیگر اینکه به گفته برخی فقیهان «شعیری»، لقب سکونی مشهور است. [۲۰، ج ۳۰، ص ۳۱۸-۵۳۵؛ ۲۶، ج ۲، ص ۷۹؛ ۳۸، ج ۱۴، ص ۷۷؛ ۶۳، ج ۲۵، ص ۱۱۸، ج ۳۰، ص ۴۶۰] با توجه به اینکه فقیهان غالباً در ذیل این روایت که در کتاب فقهی احواء موات مطرح است، به بحث اعراض پرداخته‌اند، بر این اساس نویسندگان قانون مدنی نیز به تبعیت به این بحث در آخرین ماده از باب پنجم (دفعه) در قسمت اول از کتاب دوم که مربوط به «احیای اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه» است، اشاره‌ی مختصری نموده‌اند.

برخی حقوق‌دانان معتقدند که موضوع این ماده فقط به «اموال منقول مغروق» اختصاص دارد. [۵۴، ص ۲۷۸] برخی دیگر می‌فرمایند: «اعراض از حق مالکیت در اموال منقول بیشتر مورد پیدا می‌کند. زیرا پس از اجباری شدن ثبت املاک، مالکی که سند مالکیت به نام او صادر شده، تا زمانی که حق خود را به دیگری منتقل نساخته، یا در اثر فوت او به بازماندگانش نرسیده است، مالک شناخته می‌شود و اعراض نمی‌تواند حق او را ساقط نماید.» [۴۵، ص ۳۰۸] در مقابل برخی دیگر معتقدند ماده ۱۷۸ قانون مدنی در مورد مالی است که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض نموده است، ولی این امر اختصاص به مال غرق شده در دریا ندارد و هر مالی که مالک از آن اعراض بنماید متعلق به کسی خواهد بود که آن را حیازت کند. [۲، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۵۶؛ ۱۳، ص ۳۶۵] برخی دیگر بیان نموده‌اند: با توجه به ماده ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاک، اعراض از ملک که در دفتر ثبت املاک به نام اعراض کننده است سبب سقوط حق مالکیت او نمی‌شود.

[۴۶، ص ۱۷۲] برخی دیگر به صراحت بیان نموده‌اند که اعراض شامل اموال منقول و غیرمنقول می‌شود. [۱۷، ج ۱، ص ۳۱۸] برخی از فقیهان همچون محقق قمی معتقدند که اعراض در اشیای کوچک و بی‌ارزش وجود دارد، اما برخی دیگر در این رابطه پس از نقل کلام ایشان بیان نموده‌اند: «حصول التملک للغير فيما يعم الأموال العظیمه و العقار و الضیاع و فی دلالتها علی جمله ذلک نظر جدّاً»؛ حصول تملک برای دیگری نه تنها شامل اموال کم‌ارزش می‌شود بلکه اموال باارزش و ملک و زمین غله و کشتزار را نیز شامل می‌شود و اختصاص آن به برخی اموال به‌طور جدی محل اشکال است. [۶۹، ص ۴۱۲] همانطور که از این عبارت معلوم می‌شود مرحوم نراقی معتقدند که موجبی برای اختصاص اعراض به منقول وجود ندارد و با توجه به واژگان «عقار» و «ضیاع» این موضوع شامل غیرمنقول نیز می‌شود. از طرفی تنها معدودی از حقوقدانان اعراض را اختصاص به اموال منقول دانسته‌اند. دیگر اینکه هرچند که روایات اعراض ناظر به موارد خاصی هستند، اما می‌توان از مجموع آنها این قاعده را استنباط نمود که «کل مال ترکه صاحبه، زال ملکیت» و در روایت عبدالله بن سنان نیز واژه «مال» به‌طور مطلق به‌کار رفته است و لذا حکم آن شامل تمامی اموال می‌گردد و اختصاص آن به برخی اموال نیاز به دلیل دارد. دیگر اینکه در فقه نیز فقیهان متعددی در بحث اقسام اراضی موات در بیان قسمی که زمین مالک معلومی دارد ولی مالک از آن اعراض کرده است بیان نموده‌اند در این فرض زمین مال کسی است که آن را احیا نماید. [۱۱، ج ۲، ص ۱۸۶؛ ۵۶، ص ۵۳؛ ۶۱، ج ۲، ص ۱۷۴] در رابطه با اینکه اعراض علاوه بر اموال (اعم از منقول و غیرمنقول) شامل حقوق نیز می‌شود باید گفت که محقق خویی می‌فرماید: «إذا قام الجالس من المسجد و فارق المكان، فإن أعرض عنه بطل حقه» [۶۳، ص ۱۶۳] و برخی دیگر به صراحت بیان نموده‌اند: «الإعراض كما يتحقق بالنسبة إلى الملك، كذلك يتحقق بالنسبة إلى الحق»؛ اعراض همانطور که نسبت به ملک (منقول و غیرمنقول) محقق می‌شود نسبت به حق نیز محقق می‌گردد. [۵۶، ص ۵۳] به‌نظر می‌رسد که با توجه با اینکه این ماده از فقه اقتباس گردیده است و با استناد به اصل ۱۶۷ قانون اساسی که می‌گوید در موارد نقص یا اجمال قوانین باید به منابع معتبر فقهی (اسلامی) مراجعه نمود، بیان نمود که با توجه به مراتب فوق اعراض نه تنها اختصاص به اموال منقول و غیرمنقول ندارد، بلکه شامل حقوق نیز می‌شود. البته قانون می‌تواند با توجه به شرایط و مقتضیات جامعه، قلمرو این حق را محدود و مضیق نماید.

۹-۲-۲. سایر قوانین و مقررات

برخی از مصادیق اعراض در قوانین و مقررات مختلف عبارت است از:

۱. «اعراض از حق انتفاع» (ماده ۳۹ قانون توزیع عادلانه آب «مصوب ۱۳۶۱/۱۲/۱۶»)
۲. «اعراض از حق رهن» (ماده ۷۸۷ قانون مدنی، تبصره ۶ ماده ۳۴ قانون ثبت و بند «ص» ماده ۱ و مواد ۱۱۲ و ۱۱۳ آیین نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء «مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۹»)
۳. «اعراض مالک از دریافت وجهی که توسط اداره ثبت به دلیل اضافه بودن مساحت ملک از خریدار اخذ گردیده و در صندوق ثبت تودیع شده است.» (ماده ۱۴۹ الحاقی قانون ثبت اسناد و املاک «مصوب ۱۳۵۱/۱۰/۱۸»)
۴. «اعراض از حق سرقفلی» (مستفاد از مواد ۷ و ۸ قانون روابط موجر و مستاجر «مصوب ۱۳۷۶/۵/۲۶»)
۵. «اعراض از وجوه سپرده شده به دستگاه های دولتی» (تبصره ۱ ماده ۱۳ قانون محاسبات عمومی کشور «مصوب ۱۳۶۶/۶/۱»)
۶. «اعراض از حقوق و افزایش مسئولیت و تعهدات متصدی باربری» (ماده ۵۶ قانون دریایی «مصوب ۱۳۴۳/۶/۲۹»)
۷. «اعراض از حق مالکیت مالک نسبت به نهر و قنات و چاه موجود در راه عمومی و خصوصی و حریم آنها» (ماده ۴۲ قانون آب و نحوه ملی شدن آن «مصوب ۱۳۴۷/۴/۲۷»)
۸. «اعراض از زمین مسبوق به احیاء» (ماده ۱ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «مصوب ۱۳۶۳/۵/۱۷»)
۹. «اعراض از اراضی بایر» (ماده واحده مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی در خصوص حل مشکل اراضی بایر مصوب ۱۳۶۷/۵/۲۵ و آیین نامه اجرایی آن «مصوب ۱۳۶۹/۱۲/۱» و بند «د» ماده ۱ قانون نحوه واگذاری و احیاء اراضی در حکومت جمهوری اسلامی ایران «مصوب ۱۳۵۸/۶/۲۵» و لایحه قانونی اصلاح لایحه قانونی نحوه واگذاری و احیاء اراضی در حکومت جمهوری اسلامی ایران «مصوب ۱۳۵۸/۱۲/۱۱» و بند ۳ ماده ۱ آیین نامه اجرایی آن «مصوب ۱۳۵۹/۲/۳۱»)

نتیجه

اعراض عبارت از چشم پوشی مالک از مالی از اموال خود به قصد ترک ملکیت. برخی از شرایط زوال ملکیت از طریق اعراض عبارت است از: رها کردن مال (قصد فعل)، اراده

اسقاط رابطه مالکیت (قصد نتیجه)، وجود علم یا قرائن مفید علم مبنی بر انصراف، اختیاری بودن، نداشتن قصد اباحه، داشتن مالک است. اعراض اختصاص به «اموال» ندارد و شامل «حقوق» نیز می‌گردد. در اثر اعراض، حق مالک نسبت به مالی که از آن اعراض شده است ساقط می‌شود. مال مزبور، پس از اعراض در ردیف اموال بدون مالک و مباح در خواهد آمد هر چند که اعراض کننده قصد اباحه آن را نداشته باشد که طبق ماده ۱۴۷ قانون مدنی می‌تواند به وسیله اشخاص دیگر، با رعایت مقررات مربوط تملک شود. برخی معتقدند اعراض موجب زوال مالکیت شخص نمی‌شود، اما برخی دیگر با استناد به سیره عقلاییه و عموم حدیث سلطنت و روایات قائل به زوال مالکیت هستند. فقهاء گروه نخست می‌فرمایند روایات اعراض به لحاظ سند و دلالت خدشه‌پذیر هستند و نمی‌توان آنها را دلیل اعراض و سبب اسقاط مالکیت دانست. در حالی که با توجه به تحقیق صورت گرفته در خصوص سند و دلالت این روایات نشان داده شد که احادیث یادشده هم به جهت سندی و هم به جهت دلالتی معتبر و حجیت دارند و به نظر می‌رسد قول به زوال مالکیت به وسیله اعراض اقوی است. بیشتر حقوق دانان نیز اعراض را یک عمل حقوقی یک‌طرفه (ایقاع) جایز مسقط حق عینی می‌دانند که به اراده صاحب حق واقع می‌شود. به نظر می‌رسد طرح بحث اعراض در جایگاه فعلی مناسب نیست و بهتر است یا در باب «حیازت مباحات» و یا در فصل مربوط به «سقوط تعهدات» مطرح شود هر چند که سقوط تعهد، اثر غیرمستقیم اعراض است. اعراض مالک، از مالی که در تصرف و مورد تعهد دیگری است حق او را نسبت به آن مال زایل می‌کند و زوال این حق، سقوط تعهد دیگری را نسبت به تسلیم آن به متعهدله به دنبال خواهد داشت.

منابع

- [۱]. آشتیانی، محمدحسن (۱۴۲۵)، کتاب القضاء، جلد ۲، چاپ اول، قم، زهیر.
- [۲]. امامی، سیدحسن (۱۳۸۴)، حقوق مدنی، جلد ۱، چاپ بیست و پنجم، تهران، اسلامیه.
- [۳]. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸)، کتاب المکاسب، جلد ۴ و ۵، چاپ هشتم، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- [۴]. انصاری، مسعود - طاهری، محمدعلی (۱۳۸۴)، دانشنامه حقوق خصوصی، جلد ۱، تهران، محراب فکر.
- [۵]. ایروانی، علی (۱۴۰۶)، جمان السلک فی الاعراض عن الملک، تهران، وزارت ارشاد.
- [۶]. بحرالعلوم، سیدمهدی (۱۴۰۵)، الفوائد الرجالیه، جلد ۲، چاپ اول، تهران، مکتبه الصادق.
- [۷]. بحرالعلوم، محمدبن محمدتقی (۱۴۰۳)، بلغه الفقیه، جلد ۲، چاپ چهارم، تهران، مکتبه الصادق.

- [۸]. بحرانی، یوسف (۱۴۰۵)، *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، جلد ۱۲ و ۱۹، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۹]. بحرانی، حسین بن محمد (؟)، *الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع*، جلد ۱۴، چاپ اول، قم، مجمع البحوث العلمیه.
- [۱۰]. تبریزی، جواد (۱۴۱۶)، *ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب*، جلد ۱، چاپ سوم، قم، موسسه اسماعیلیان.
- [۱۱]. ——— (۱۴۲۶)، *منهاج الصالحین*، جلد ۲، چاپ اول، قم، مجمع الامام المهدی.
- [۱۲]. ——— (؟)، *اسس القضاء و الشهاده*، چاپ اول، قم، انتشارات مهر.
- [۱۳]. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۳)، *حقوق اموال*، چاپ اول، تهران، گنج دانش.
- [۱۴]. ——— (۱۳۸۲)، *فرهنگ عناصر شناسی*، چاپ اول، تهران، گنج دانش.
- [۱۵]. ——— (۱۳۸۶)، *سیستم شناسی در علم حقوق*، چاپ اول، تهران، گنج دانش.
- [۱۶]. ——— (۱۳۸۷)، *تاثیر اراده در حقوق مدنی*، چاپ دوم، تهران، گنج دانش.
- [۱۷]. ——— (۱۳۸۸)، *الفارق: دائره المعارف عمومی حقوق*، جلد ۱، چاپ دوم، تهران، گنج دانش.
- [۱۸]. ——— (۱۳۸۹)، *حقوق تعهدات*، چاپ چهارم، تهران، گنج دانش.
- [۱۹]. ——— (۱۳۸۹)، *وسیط در ترمینولوژی حقوق*، چاپ سوم، تهران، گنج دانش.
- [۲۰]. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۹)، *وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه*، جلد ۱۸ و ۲۵ و ۳۰، چاپ سوم، قم، موسسه آل البیت.
- [۲۱]. حسینی شیرازی، سید محمد (؟)، *ایصال الطالب الی المکاسب*، جلد ۱۰، چاپ اول، تهران، اعلمی.
- [۲۲]. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۱۷)، *العناوین الفقهیه*، جلد ۲، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی.
- [۲۳]. حکیم، سید محسن (۱۴۱۶)، *مستمسک العروه الوثقی*، جلد ۹، چاپ اول، قم، دارالتفسیر.
- [۲۴]. ربانی، محمد حسن (۱۳۸۰)، *دانش درایه الحدیث*، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- [۲۵]. رشتی، حبیب الله (۱۴۰۱)، *کتاب القضاء*، جلد ۲، چاپ اول، قم، دارالقرآن الکریم.
- [۲۶]. سبحانی، جعفر (۱۴۱۸)، *نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغراء*، جلد ۲، چاپ اول، قم، موسسه امام صادق (ع).
- [۲۷]. ——— (۱۴۲۰)، *الخمس فی الشریعه الاسلامیه الغراء*، چاپ اول، قم، موسسه امام صادق (ع).
- [۲۸]. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳)، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*، جلد ۱۹، چاپ چهارم، قم، موسسه المنار.
- [۲۹]. سبزواری، محمدباقر (؟)، *کفایه الاحکام*، جلد ۱، چاپ اول، اصفهان، انتشارات مهدوی.
- [۳۰]. سیفی، علی اکبر (۱۴۱۵)، *دلیل تحریر الوسیله - احیاء الموات و اللقطه*، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

- [۳۱]. شبیری زنجانی، سیدموسی (۱۴۱۹)، کتاب نکاح، جلد ۱، چاپ اول، قم، موسسه پژوهشی رای پرداز.
- [۳۲]. شهیدی، مهدی (۱۳۸۵)، سقوط تعهدات، چاپ هفتم، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- [۳۳]. صافی گلپایگانی، علی (۱۴۲۷)، ذخیره العقبی فی شرح العروه الوثقی، جلد ۱۰، چاپ اول، قم، گنج عرفان.
- [۳۴]. صفایی، سیدحسین (۱۳۸۲)، قواعد عمومی قراردادها، جلد ۲، چاپ اول، تهران، میزان.
- [۳۵]. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۲۹)، حاشیه کتاب المکاسب، جلد ۱، چاپ دوم، قم، طلعه نور.
- [۳۶]. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۷)، العده فی اصول الفقه، چاپ اول، قم، ستاره.
- [۳۷]. عاملی، زین الدین (۱۴۲۱)، رسائل الشهدید الثانی، جلد ۱، چاپ اول، قم، تبلیغات اسلامی.
- [۳۸]. ——— (۱۴۲۵)، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، جلد ۳ و ۵ و ۶ و ۱۱ و ۱۴، چاپ سوم، قم، موسسه المعارف الاسلامیه.
- [۳۹]. عاملی، سیدجواد (؟)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (الطبعه القدیمه)، جلد ۱۰، چاپ اول، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
- [۴۰]. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۴)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله: الوقف، و الصدقه،... الصید و الذباجه، چاپ اول، قم، مرکز فقه الائمه الاطهار.
- [۴۱]. فاضل هندی، محمدبن حسن (۱۴۱۶)، کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، جلد ۱۰، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۴۲]. قزوینی، علی (۱۴۱۴)، صیغ العقود و ایقاعات، چاپ اول، قم، شکوری.
- [۴۳]. قمی، ابوالقاسم (۱۴۱۳)، جامع الشتات فی اجوبه السؤالات، جلد ۲، چاپ اول، تهران، کیهان.
- [۴۴]. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، حقوق مدنی: ایقاع، چاپ دوم، تهران، دادگستر.
- [۴۵]. ——— (۱۳۸۳)، مقدمه علم حقوق، چاپ سی و نهم، تهران، سهامی انتشار.
- [۴۶]. ——— (۱۳۸۳)، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، چاپ دهم، تهران، میزان.
- [۴۷]. ——— (۱۳۸۵)، اموال و مالکیت، چاپ یازدهم، تهران، میزان.
- [۴۸]. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر (۱۴۲۲)، انوار الفقاهه کتاب القضاء، نجف، موسسه کاشف الغطاء.
- [۴۹]. کاشف الغطاء، محمدحسین (۱۴۳۲)، تحریرالمجله، طهران، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه.
- [۵۰]. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۲۹)، الکافی، جلد ۱۰، چاپ اول، قم، دارالحديث.
- [۵۱]. مامقانی، عبدالله (؟)، تنقیح المقال فی معرفه الرجال، جلد ۱۱، چاپ اول، بیروت، موسسه آل البيت.
- [۵۲]. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴)، مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول، جلد ۱۹، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- [۵۳]. ——— (۱۴۰۶)، ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار، جلد ۱۰ و ۱۱، چاپ اول، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

- [۵۴]. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۷)، *قواعد فقه - بخش منی*، جلد ۲، چاپ هشتم، تهران، سمت.
- [۵۵]. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، جلد ۸، چاپ اول، تهران، مرکز الکتب للترجمه و النشر.
- [۵۶]. مصطفوی، سیدمحمدکاظم (۱۴۲۱)، *مائه قاعده فقهیه*، چاپ چهارم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۵۷]. مکارمشیرازی، ناصر (۱۴۱۱)، *القواعد الفقهیه*، جلد ۲، چاپ سوم، قم، مدرسه امام امیرالمومنین (ع).
- [۵۸]. منتظری، حسین علی (؟)، *کتاب الخمس و الانفال*، قم.
- [۵۹]. موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی (۱۴۲۷)، *فقه الشیعه - کتاب الاجاره*، تهران، مرکز منیر.
- [۶۰]. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۴)، *کتاب البیع*، جلد ۱ و ۳ و ۵، چاپ دوم، تهران، موسسه نشر آثار امام خمینی.
- [۶۱]. ——— (۱۴۲۴)، *تحریر الوسیله*، جلد ۲، چاپ نهم، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- [۶۲]. موسوی خمینی، سیدمصطفی (؟)، *مستند تحریر الوسیله*، جلد ۲، تهران، موسسه نشر آثار امام خمینی.
- [۶۳]. موسوی خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۸)، *موسوعه الامام الخویی*، جلد ۲۵ و ۳۰، چاپ اول، قم، موسسه آثار الامام الخویی.
- [۶۴]. ——— (؟)، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال*، جلد ۱۲، قم، الثقافه الاسلامیه.
- [۶۵]. نایینی، محمدحسین (۱۴۲۴)، *منیه الطالب فی شرح المکاسب*، جلد ۱، چاپ دوم، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- [۶۶]. ——— (۱۴۲۷)، *منیه الطالب فی شرح المکاسب*، جلد ۳، چاپ دوم، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- [۶۷]. نجفی، محمدحسن (؟)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، جلد ۲۷ و ۳۶ و ۳۸، چاپ هفتم، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
- [۶۸]. نراقی، احمد (۱۴۱۵)، *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، جلد ۱۵، چاپ اول، قم، موسسه آل البیت.
- [۶۹]. نراقی، محمد (۱۴۲۲)، *مشارق الاحکام*، چاپ ۲، قم، کنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد.
- [۷۰]. نوری، حسین (۱۴۱۷)، *خاتمه المستدرک*، جلد ۴، چاپ ۱، قم، موسسه آل البیت علیهم السلام.